

نسبت میان بازی‌های زبانی، صورت‌های زندگی و حیات اجتماعی انسان در ویتگنشتاین متأخر

مهدی دهاقین*
عبدالرزاق حسامی فر**
سیدمسعود سیف***
محمدحسن حیدری****

۱۱۳
ذهن

نسبت میان بازی‌های زبانی، صورت‌های زندگی و حیات اجتماعی انسان در ویتگنشتاین متأخر

چکیده

ویتگنشتاین در فلسفه متأخر خود با طرح نظریه کاربردی معنا، معنای واژه را به کاربرد آن در جریان و شکل زندگی پیوند می‌دهد. از نگاه او، زبان امری عمومی و اجتماعی و زبان خصوصی امری ناممکن است. کاربرد زبان در قالب بازی‌های زبانی صورت می‌گیرد و کاربرد بازی‌های زبانی خود، انواع گوناگون صورت‌های زندگی را شکل می‌دهد. صورت‌های زندگی پیوندی با ساختار حیات اجتماعی انسان دارند. در این نوشتار می‌کوشیم نسبت میان کاربرد واژه‌ها و صورت‌های زندگی را بحث کنیم و نشان دهیم که چگونه کاربرد واژه‌ها، یک بازی زبانی را شکل می‌دهد و چه نسبتی میان بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی وجود دارد. همچنین در این مقاله به بررسی نسبت میان صورت‌های زندگی و تاریخ طبیعی انسان از یک سو و زندگی اجتماعی انسان از سوی دیگر خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد اگرچه پیوند میان این عناصر پذیرفتنی است، اما نمی‌توان آن را به‌طور مطلق تأیید کرد؛ زیرا تغییرات در هر یک از اینها لزوماً متناظر با تغییر در عناصر دیگر نیست.

واژگان کلیدی: نظریه کاربردی معنا، بازی‌های زبانی، صورت‌های زندگی، یافت اجتماعی، ویتگنشتاین.

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده مسئول).

mdahaqin@gmail.com

ahesamifar@yahoo.com

dr-sayf2003@yahoo.com

mh.haydari@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع).

*** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع).

**** استادیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع).

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۵

مقدمه

ویتگنشتاین در فلسفه متقدم خود به نظریه تصویری معنا قائل است که بر اساس آن تنها نقشی که زبان می‌تواند داشته باشد، تصویرگری واقعیت است و آنچه خارج از این چارچوب قرار می‌گیرد، ناگفتنی است و درباره آن باید سکوت اختیار کرد. از نظر او پاره‌ای از آنچه ناگفتنی است، نشان‌دانی است؛ مانند ساختار بنیادین زبان که اگرچه به زبان در نمی‌آید، می‌توان آن را در عمل نشان داد؛ ولی ویتگنشتاین در فلسفه متأخر خود، نظریه تصویری معنا را کنار گذاشت و بر این باور است زبان کارکردهای بسیار دارد که یکی از آنها تصویرگری واقعیت است. وی در این مرحله از تفکر خود به نظریه کاربردی معنا قائل شد و در ذیل آن نظریه بازی‌های زبانی را مطرح کرد که بر اساس آن، واژه در کاربردهای گوناگون، معانی متفاوتی پیدا می‌کند. زبان امری عمومی و اجتماعی است و دیگر صحبت‌کردن از زبان خصوصی بی‌وجه است. این زبان همگانی در زندگی اجتماعی، برای ارتباط آدمیان به کار گرفته می‌شود. بنیان این زبان در بستر صورت‌های زندگی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، باورها و عقاید ما با شیوه زیستن و چگونگی تعامل ما با جهان، ارتباطی وثیق داشته و در هر صورتی از زندگی، به شکلی متفاوت آشکار می‌شود.

مسائلی که در این نوشتار می‌کوشیم به آنها پاسخ دهیم، یکی اینکه مفهوم صورت زندگی چیست؟ دیگر آنکه چه نسبتی میان بازی زبانی و صورت زندگی وجود دارد؟ سوم اینکه آیا ویتگنشتاین همچنان‌که در مورد بازی زبانی از صیغه جمع استفاده می‌کند، به صورت‌های زندگی باور دارد یا تنها قائل به یک صورت زندگی است؟ پرسش دیگر اینکه صورت‌های زندگی چه نسبتی با تاریخ طبیعی انسان دارد و سرانجام اینکه ساختار فرهنگی و اجتماعی جوامع انسانی چه تأثیری بر شکل‌گیری صورت یا صورت‌های زندگی می‌گذارد؟

الف) صورت زندگی

مفهوم صورت زندگی (Form of Life) از مفاهیم اساسی مطرح‌شده در پژوهش‌های

فلسفی است که ذهن شارحان ویتگنشتاین را به خود مشغول کرده و تلاش ایشان را برانگیخته است تا آن را در نسبت با مفاهیم مهم دیگر مطرح شده در اندیشه ویتگنشتاین تفسیر کنند. ملکوم طرح این بحث را در آن کتاب نوعی مردم‌شناسی به شمار آورده است (Malcolme, 1977, p.149) و پیتر وینچ بر این باور است که برداشت ویتگنشتاین از صورت زندگی، انقلابی واقعی در فلسفه ایجاد کرده است و این دگرگونی اهمیت حیاتی برای معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی دارد (Winch, 1958, p.40). استراوسون ادعا می‌کند دو عنصر اساسی در فلسفه متأخر ویتگنشتاین وجود دارد که به صورت زندگی مربوط می‌شوند؛ یکی خود مفهوم صورت‌های زندگی و دیگری اهمیت اطراف (Surroundings) است که از مفهوم صورت‌های زندگی گرفته می‌شود (Strawson, 1968, p.62). هیلاری پاتنام نیز هشدار می‌دهد که به نظر می‌رسد دل بستگی شارحان به تعبیر «صورت زندگی» به‌طور کامل متناسب با درجه نامعقولیتی است که آن واژه می‌تواند در یک متن مفروض داشته باشد (Putnam, 1970, p.60).

به هر روی فیلسوفان - از افلاطون به بعد - به مفهوم صورت (Form) توجه داشته‌اند و آن را همانند مفهومی که امکان‌های فراوانی در آن هست، مطمح نظر قرار داده‌اند. کاربرد این واژه در ویتگنشتاین نیز شاید در همین راستا بوده است؛ آنجا که در رساله منطقی فلسفی می‌گوید: «صورت، امکان ساختار است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، بند ۳۳، ص ۲). باین همه نمی‌توان مطمئن بود که ویتگنشتاین در به‌کارگیری این مفهوم در تعبیر صورت زندگی، این معنا از صورت را مد نظر داشته است؛ زیرا نمی‌توان صورت زندگی را چون امری متضمن پیشامدهای ممکن و تغییراتی بدانیم که می‌توانست در آن زندگی روی دهد. به‌ویژه آنکه تفاوت‌ها در صورت‌های زندگی - نه تفاوت‌هایی ظاهری، بلکه تفاوت‌هایی ذاتی - زوال‌ناپذیرند (Garver, 1990, p.176).

ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی تنها در پنج مورد - یعنی بندهای ۱۹، ۲۳، ۲۴۱ و صفحه‌های ۳۱۰ و ۳۹۷، به‌صراحت به مفهوم صورت زندگی اشاره می‌کند که همه

آنها کمی مبهم و رمزآلود هستند.* ماکس بلاک معتقد است ویتگنشتاین در استفاده از مفهوم «صورت زندگی» به عمد مفهوم مبهمی را به کار برده است که لوازم روشن و استواری ندارد؛ از این رو کوشش برای رسیدن به فهم روشن و دقیقی از آن بیهوده است و راه به جایی نمی‌برد (Garver, 1990, p.175). البته بیشتر خوانندگان کتاب ویتگنشتاین، بیش از آنکه هشدار بلاک را جدی بگیرند، به سخن ملکوم روی آورده‌اند که می‌گوید کمتر کسی می‌تواند نقش این مفهوم را در اندیشه ویتگنشتاین مخدوش کند (Ibid, p.176).

به هر حال بلاک به سخن خود وفادار نمی‌ماند و خود در تلاشی - به تعبیر خود او بیهوده- با عنایت به فقرات مربوط به صورت زندگی در پژوهش‌های فلسفی سه اصل را نتیجه می‌گیرد:

۱. برتری یک زبان فرعی (Sub - language)، مستلزم داشتن یک صورت زندگی خاص است.
 ۲. صورت زندگی بر یک فعالیت اطلاق می‌شود.
 ۳. یک بازی زبانی مانند بخش اصلی صورت زندگی مطابق آن بازی به شمار می‌آید.
- وی می‌گوید که اموری چون امید، غم، لذت و ترس جنبه‌هایی از صورت‌های زندگی‌اند که در آنها فرض بر توانایی زبانی است (Ibid, p.179).
- اگرچه بیشتر گمان بر این است که ویتگنشتاین به کثرتی از صورت‌های زندگی انسانی در وسیع‌ترین معنای آن قائل بوده است، از نظر گارور هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای بر

* موارد دیگر کاربرد تعبیر «صورت زندگی» در آثار ویتگنشتاین عبارت‌اند از:

C & E, p.420/ RFM, VIII-47/ RPP, I-630/ OC 358-359.

وی در کتاب درس گفتارها و گفت‌وگوها می‌گوید: «چرا یک صورت زندگی نباید به یک اظهار باور در روز قیامت منتهی شود» (Wittgenstein, 1966, p.58).

این مدعا وجود ندارد.* تعدد صورت‌های زندگی شاید شامل صورت‌های زندگی خیالی مانند صورت زندگی بناها در بند دوم پژوهش‌های فلسفی یا صورت زندگی چوب‌فروشان در مبانی ریاضیات یا شامل نمونه‌هایی کاملاً نامشخص از فعالیت انسان بشود، نمونه‌هایی که نه گفتنی، بلکه نشان دادنی‌اند. به هر حال از نظر ویگنشتاین، نخستین و مهم‌ترین صورت‌های زندگی به تاریخ طبیعی تعلق دارند و مواردی از این دست را در بر می‌گیرد: گاگونه، شبه‌ماهی، شبه‌سگ، خزنده، انسان، گربه‌سان و شیروش. چون این کاربرد امری مربوط به تاریخ طبیعی - و نه علم تجربی - است، نتیجه مهم دیگری که می‌توان گرفت این است که چیزی از معنای عملی نمی‌تواند به فهم ما از صورت‌های زندگی کمک کند یا از آنها استنتاج شود؛ از این رو ویگنشتاین احتیاط می‌کرد که از تعبیر صورت زندگی زیاد استفاده نکند و بدین جهت هشدار پلاک پر بیراه نیست (Ibid, pp.177-178)

نظر گارور درباره کثرت‌نداشتن صورت زندگی، صرفاً به این دلیل که ویگنشتاین این تعبیر را به صورت جمع به کار نبرده است، پذیرفتنی نیست؛ زیرا نمی‌توان ویگنشتاین را تنها قائل به یک صورت زندگی دانست؛ بدین معنا که وی قائل باشد زندگی همه انسان‌ها تنها یک صورت دارد. وقتی ویگنشتاین دینداری و زندگی دینی را یک صورت زندگی می‌داند، به این دلیل که بخشی از انسان‌ها دیندار و بخشی بی‌دین‌اند، پس دست‌کم دو صورت زندگی - یکی دینی و دیگری غیردینی - وجود دارد. اگر درباره زندگی دینی بتوان این تفکیک را صورت داد، چرا درباره زندگی اخلاقی و غیراخلاقی نتوان به چنین تفکیکی قائل شد؟! با ملاحظه تفکیک‌هایی از این دست، صورت‌های زندگی گوناگونی خواهیم داشت. اگر ویگنشتاین از صیغه مفرد برای مفهوم «صورت زندگی» استفاده

* وی در نقد تفاسیری که ویگنشتاین را قائل به تکرر صورت‌های زندگی می‌دانند، می‌گوید که از میان پنج کاربرد این تعبیر در پژوهش‌های فلسفی، تنها یک بار (ص ۳۹۷) این تعبیر به صورت جمع به کار رفته است و در آنجا هم ظاهراً کاربرد صیغه جمع بخش ضروری از پیش‌فرض بحث درباره زبان نیست (Garver, 1990, p.179).

می‌کند، صرفاً به این دلیل است که در مقام سخن گفتن درباره خود مفهوم- و نه گوناگونی آن- است؛ مانند هنگامی که درباره یک بازی زبانی سخن می‌گوید و انواع بازی‌های زبانی منظور نظرش نیست.

موضوع چگونگی استفاده انسان‌ها از زبان و مشارکت ایشان در بازی‌های زبانی در ارتباط دقیق و کامل با صورت‌های زندگی ترسیم می‌شود؛ بدین معنا که اگر تحلیل شود انسان‌ها چگونه زبان را به کار می‌گیرند و چگونه در بازی‌های زبانی مشارکت می‌کنند، با این روش بسیاری از مسائل سنتی فلسفه تشخیص داده می‌شود و در پایان حل و یا منحل می‌شوند؛ چراکه بازی‌های زبانی اولاً و بالذات با صورت‌های زندگی در ارتباط وثیق بوده و در بستر آن شکل می‌گیرند. ویتگنشتاین (۱۳۸۱، بند ۲۳) انواع بازی‌های زبانی را بر این واقعیت می‌داند که سخن گفتن به یک زبان، بخشی از یک فعالیت یا بخشی از صورت زندگی را تشکیل می‌دهد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱، بند ۲۳) انواع بازی‌های زبانی را می‌توان تصور کرد؛ زبانی که تنها دربردارنده دستورها و گزارش‌های جنگی باشد یا زبانی که فقط عبارت است از پرسش‌ها و عبارت‌هایی برای پاسخ آری یا نه و انواع بازی‌های زبانی دیگر. تصور هر یک از این زبان‌ها تصور صورتی از زندگی است (همان، بند ۱۹). صورت‌های زندگی درواقع فعالیت‌ها یا حالت‌های خاص ذهن است و شامل اموری مانند گزارش دادن، مذهبی بودن، دعاکردن، دستور دادن، احساس شادی کردن، مغموم بودن در زندگی هرروزه و ازاین دست امور می‌شود؛ ازاین رو به این معنا ما می‌توانیم تا حد زیادی، فهرستی از صورت‌های زندگی را در نظر بیاوریم. از همین رو- و با این توصیف- صورت‌های زندگی می‌توانند فرهنگی یا دینی باشند؛ به بیان دیگر، یک دین خاص که «به اظهار باور به نوعی داوری نهایی» می‌انجامد (Wittgenstein, 1966, p.58)* یا فرهنگی که دارای طبقه‌های فرودست و اشرافی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵ «الف»، ص ۱۳۴)، در یک صورتی از زندگی جای می‌گیرند. بدین ترتیب صورت‌های زندگی مختلف

* از نظر ملکوم مفهوم خدا چونان خالق جهان کمتر مطمح نظر ویتگنشتاین بوده است. گوا اینکه مفهوم داوری آخر (Last Judgment) برای وی اساسی و قابل توجه بوده است (Malcolm, 1993, p.9).

عبارت‌اند از: بستری که بازی‌های زبانی گوناگون، آنچنان‌که عملاً بازی می‌شوند، در آن ظهور و بروز می‌یابند.

ب) زبان و جهان

زبان را باید صورت زندگی عام در نظر گرفت که بدون آن، صورت‌های زندگی خاص، ممکن نخواهند بود. البته این بدان معنا نیست که صورت‌های زندگی تنها با تکیه بر زبان شکل بگیرند؛ از این رو نباید صورت‌های زندگی را فعالیت‌های صرف زبانی بدانیم؛ بلکه باید آنها را فعالیت‌های بنیادین انسانی در نظر گرفت که فعالیت‌های زبانی در بستر آن شکل می‌گیرند و بر آن استوارند. به بیان دیگر، صورتی از زندگی نمی‌تواند همیشه به صورتی از یک رفتار فروکاسته شود؛ زیرا ما گاهی در ظاهر رفتاری داریم که مبین اغراض پنهان ما نیست؛ برای نمونه وقتی ما از باب مطایبه در ظاهر خشمگین می‌شویم یا بر عکس، رفتاری فکاهی از خود بروز می‌دهیم، آن رفتار لزوماً حالت واقعی درونی ما را در آن زمان به خصوص نشان نمی‌دهد. دقیقاً به همین دلیل است که ویتگنشتاین در **برگه‌ها** می‌گوید «البته خوشی همان رفتار خوشحالانه نیست؛ احساسی در گوشه لب‌ها و اطراف چشم‌ها هم نیست» (همو، ۱۳۸۴، بند ۴۸۷)؛ یعنی این حالت‌ها بخشی از صورت‌های زندگی است و از این رو نمی‌توانیم هر کدام از آنها را صورتی از زندگی بدانیم. همچنین ویتگنشتاین در **یادداشت‌ها** ما را توجه می‌دهد به اینکه مفهوم واژه زندگی (= Life / Leben) را الزاماً در پیوند با جهان درک کنیم. او می‌گوید زندگی فیزیولوژیک و روان‌شناختی، به یقین زندگی نیست. «زندگی عالم (جهان) است» (همو، ۱۳۸۵ «ب»، ص ۱۳۵)؛ یعنی «جهان و زندگی یکی است» (همو، ۱۳۹۳، صص ۵ و ۶۲۱)؛ بنابراین «من جهان خود هستم» (همان، صص ۵ و ۶۳) و اساساً «آنچه "من" را وارد فلسفه می‌کند این است که جهان، جهان من است» (همان، صص ۵ و ۶۴۱). ویتگنشتاین می‌گوید: «من فلسفی، انسان نیست؛ بدن انسان نیست یا روان انسان که روان‌شناسی به آن می‌پردازد؛ بلکه سوژه متافیزیکی مرز جهان است، نه بخشی از آن» (همان). منظور او از این سخن این است که انسان به واسطه اراده، زندگی و جهان خود را می‌سازد. البته این اراده هرگز در برابر جهان

و حقایق آن نیست؛ زیرا اگر جز این بود، ویتگنشتاین تعریف سعادت را در یگانگی با جهان نمی‌دانست؛ از این رو زبان جهان این‌همانی‌ها، همان زبان جهان من است و این دو در واقع یک جهان را تشکیل می‌دهند. آنچه ایده من بازنمایی می‌کند، درست همان حدودی را دارد که باز نموده می‌شود؛ یعنی چارچوب تصورات من همان چارچوب جهان است (همو، ۱۳۸۵ «ب»، ص ۱۳).

هر زبانی در یک ساخت و بافت اجتماعی به کار می‌رود و در چارچوب آن زبان قاعده‌مند می‌شود. ماهیت قاعده‌مند بودن زبان در زندگی ما فراگیر است و به زبانی سخن گفتن نیز، به معنای مشارکت در صورتی از زندگی است و مشارکت در صورتی از زندگی، یعنی آموزش دیدن و فراگیری چنین آموزشی لزوماً در اجتماع صورت می‌گیرد (Grayling, 1991, pp.85-88)؛ چراکه انسان‌ها نیز می‌توانند همانند حیوانات صداهایی را از خود صادر کنند، ولی آن صداها لزوماً معنا و مفهومی ندارند و تنها در یک بافت اجتماعی خاص می‌توان معنا و مفهوم آنها را دریافت؛ به همین جهت ما در هیچ یک از صورت‌های زندگی با حیوانات شریک نیستیم. حتی آموزش برخی کاربردهای زبان نشانه به میمون‌ها که برخی میمون‌ها نیز آن را به هم‌نوعان و بچه‌هایشان یاد می‌دهند، نمی‌تواند نافی سخن ویتگنشتاین باشد؛ زیرا به‌رغم این فراگیری آموزش از سوی آنان، باید این نکته مهم و دقیق را در نظر گرفت که به هر حال این میمون‌ها همچنان از تسلط بر دستور زبان ناتوان‌اند؛ بنابراین تنها کاری که در این زمینه انجام می‌دهند، این است که آنچه از انسان آموخته‌اند را از سر تقلید تکرار کنند؛ از این جهت باید توجه داشت که رفتار علی‌ارگانیک صرف، با رفتار انسانی منحصر به فرد که اولاً قاعده‌مند است، ثانیاً بر پایه قراردادهای فرهنگی و اجتماعی است و ثالثاً سرچشمه شناخت و دریافت ما را از جهان تشکیل می‌دهد، تفاوت‌های اساسی دارد؛ از این رو شناخت نیز بیش از آنکه یک فعل و انفعال ذهنی باشد، نوعی کسب توانایی در این بستر است و فهمی نیز که از این شناخت پدید می‌آید، پیش از آنکه فعالیتی ذهنی باشد، وابسته به فعالیت عملی، زندگی واقعی، زمینه اجتماعی و صورت‌های زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱، ص ۱۴۰). با این وصف

ویتهگنشتاین برای نمونه اشاره می‌کند که حتی اگر کسی به لحاظ بینایی مشکلی هم نداشته باشد، باز ضرورت دارد که قواعد بازی زبانی رنگ‌ها* را یاد بگیرد؛ زیرا کسی که نتواند چنین بازی‌ای را انجام دهد، اساساً نمی‌تواند چنین مفهومی را نزد خود داشته باشد (همان، ص ۱۱۵)؛ یعنی دیگر بحث بر سر دریافت و برداشت‌های اولیه در برخورد‌های اجتماعی نیست، بلکه بحث بر سر این است که فردی که به یک بازی زبانی آشنا نبوده و جزئیات آن را در درون یک صورت زندگی یا شیوه زیست آن فرا نگرفته باشد، اساساً نمی‌تواند در آن زمینه زبانی، مسائل و موضوعات را به‌خوبی بفهمد؛ همچنین نمی‌تواند منظور و نظر خود را به صورت رسا بیان کند؛ از این رو منطق «مفاهیم رنگ»، نه تنها به ما می‌گوید چرا برخی عبارت‌های زبانمان بی‌معنا هستند، به ما می‌گوید که چرا نمی‌توانیم درباره آنها بیندیشیم و با آنها چیزی را بشناسیم (فسنکول، ۱۳۸۵، ص ۹۴)؛ از این رو با نظر به بازی‌های زبانی گوناگون و وجود رابطه این‌همانی میان زبان و تفکر و همچنین با عطف توجه به این موضوع، مفاهیمی که اندیشه را شکل می‌دهند، لزوماً در بستر صورت زندگی گرد آمده‌اند و فهمیده می‌شوند، نباید صرفاً یک ملاک عام و کلی برای فهم در نظر داشت؛ چراکه معیارهای فهم و عقلانیت در جوامع گوناگون، یکسان نبوده و هر جامعه‌ای از آن جهت که زبان و معیارهای خاص خود را در فهم و تشخیص درست از نادرست دارد، قواعد متفاوتی را در این مسئله لحاظ می‌کند و همان‌گونه که وینچ تأکید می‌کند، فهم، شکل‌های گوناگونی پیدا می‌کند و از این رو هیچ هنجار کلی برای فهم وجود ندارد (Winch, 1958, p. 102).

ویتهگنشتاین دین را یک شکل و شیوه زندگی و بازی زبانی مستقل به شمار می‌آورد. همچنین از نظر او اخلاق، کاوش درباره معنای زندگی، یعنی درباره آن چیزی است که

* بر اساس نظر ویتهگنشتاین رنگ‌ها، اشیایی مانند نمک یا علف‌اند. آنها تنها در اشیا و در وابستگی به اشیا وجود ندارند. رنگ سرخ در گل رز، ماشین و خون وجود ندارد؛ هرچند این چیزها همه سرخ باشند. رنگ‌ها اشیایی از نوع متفاوت‌اند؛ سفید و خاکستری مثلاً مشترکاتی دارند که سرخ و سبز ندارند (فسنکول، ۱۳۸۵، ص ۹۰).

زندگی را درخور زیستن می‌کند؛ بنابراین اخلاق درباره شیوه درست زیستن است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۱۵) و تأکید بر باور دینی نیز، باید از طریق عمل و با اصلاح شیوه‌های زندگی فرد صورت بگیرد (ملکوم، ۱۳۸۳، ص ۳۸). از نگاه ویتگنشتاین برون‌داد تفکر، رفتار و روحیات ما به‌طور همه‌جانبه‌ای مبین نگرش ما به جهان است و اندیشه و نگرش ما، جهان پیرامون را به همراه تفاوت‌هایی بنیادین برایمان تعیین می‌کند. وی در **فرهنگ و ارزش** می‌پرسد: چرا مردم معنای یکسانی از شوخ‌طبعی مراد نمی‌کنند؟ آنان نسبت به هم واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ برای نمونه، میان برخی آنها رسم است تویی را به سوی فرد دیگر پرت کنند و آن دیگری توپ را بگیرد و دوباره به سوی نفر اول بیندازد؛ ولی برخی انسان‌ها توپ را پس نمی‌اندازند، بلکه آن را توی جیبشان می‌گذارند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹-۱۶۰)؛ از این رو ویتگنشتاین بیان می‌کند که اساساً «شوخ‌طبعی خلق‌و‌خو نیست، بلکه گونه‌ای جهان‌بینی است» (همان)؛ یعنی شوخ‌طبعی شیوه‌ای از نگرستن به جهان را آشکار می‌کند که بیشتر - و به نوعی - به سبک فرهنگی جامعه مربوط می‌شود؛ زیرا «فرهنگ در حکم یک آیین‌گذاری است یا دست‌کم نوعی آیین‌گذاری را پیش‌فرض می‌گیرد» (همان، ص ۱۶۰)

بنابراین تعریف و برداشت از واژه‌ها طی یک توافق انسانی در فرهنگ‌های گوناگون صورت می‌پذیرد. البته منظور ویتگنشتاین از این توافق انسانی «توافق در عقیده‌ها نیست، بلکه در صورت زندگی است» (همو، ۱۳۸۱، ص ۲۴۱).

ج) بازی‌های زبانی و زندگی واژه‌ها

ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی گام دیگری را برمی‌دارد و با سخن گفتن از «زندگی واژه‌ها» (همان، ص ۳۶۹)، معنای یک واژه را زندگی آن در نظر می‌گیرد و با قول به اینکه «هر نشانه به تنهایی مرده می‌نماید» (همان، ص ۴۳۲)، کاربرد خاص یک واژه را زندگی آن می‌داند که لزوماً با کاربردهای دیگر آن واژه یکسان نیست. به باور او این واژه‌ها در هر نوع خاص از زندگی معنایی متناسب با آن نوع زندگی دارند و معنای واژه‌ها را باید از کاربرد آنها در آن شکل زندگی به دست آورد. واژه بدون قرارگرفتن در یکی از

صورت‌های زندگی، معنایی ندارد و در واقع صورت‌های گوناگون زندگی معنای واژه‌ها را متعین می‌کند (Philips, 2005, pp.175-176). بر این اساس می‌توان گفت که معنای یک واژه در کاربردی خاص، با معنای همان واژه در کاربرد دیگر آن در صورت‌های گوناگون زندگی تفاوت دارد (Malcom, 1993, p.223) و ما بیش از آنکه از اختلاف موجود میان کلمات نایکسان تعجب کنیم، باید از اختلاف‌هایی که یک کلمه واحد در زمینه‌ها و متن‌های مختلف پیدا می‌کند، دچار شگفتی شویم (ملکوم، ۱۳۸۳، ص ۷۵). به همین دلیل ویتگنشتاین تعریف ماهوی زبان را بیهوده می‌داند و به جای ارائه چنین تعریفی، برای انعکاس هرچه دقیق‌تر توصیفی که به دنبال آن است، نام بازی‌های زبانی را برای دیدگاه خود بر می‌گزیند (Ibid, p.152). در این بازی‌های زبانی متفاوت، برای دریافت معنای جمله‌ها، به جای توجه به معنای کلمات باید به کاربرد آنها در زندگی روزمره توجه کرد (Ibid, p.75). البته این مسئله بر اساس زبان ابتدایی می‌تواند برای حیوانات نیز ممکن باشد؛ همان‌گونه که در میان حیوانات نیز صداها و نشانه‌هایی را می‌بینیم که برای توجه دادن دیگران به برخی خواسته‌ها و تهدیدها به کار می‌روند. انسان برای انجام دادن بازی‌های زبانی در چارچوب‌های گوناگون صورت‌های زندگی‌اش - به لحاظ کیفی - محیطی متفاوت با محیط حیوانات دارد. از عنفوان دوره کودکی انسان که شروع به آموختن می‌کند، در واقع یک چارچوب صوری تام و تمام به منظور فهم جهان برای او در حال شکل‌گیری است. برای نمونه اگر فردی از بدو کودکی در میان حیوانات زندگی، رشد و نمو کرده باشد، ویژگی‌ها و رفتار آنها را خواهد داشت و از این رو انجام بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی را در محیط جهان انسانی دریافت نخواهد کرد و اساساً با آن بیگانه خواهد بود؛ زیرا - به تعبیر گادامر - کسی که با زبانی حرف می‌زند که هیچ کس آن را نمی‌فهمد، چنان است که گویی اصلاً حرف نمی‌زند (Gadamer, 1976, p.85)؛ بنابراین هر یک از جوامع گوناگون، خود مظهر یک صورت زندگی خاص هستند که هویت افراد هر جامعه و ذهنیت ایشان بر اساس بازی‌های زبانی و قواعد حاکم بر آن شکل می‌گیرد و بر همین اساس باید گفت برداشتی که از جهان داریم، ساخته جهان

نیست؛ ساختهٔ زبان ماست (Ibid, 1988, p.401). به همین شکل، شناخت آن نیز به واسطهٔ مفاهیمی که بر اساس آموزش قواعد بازی‌های زبانی برای افراد هر جامعه معنا می‌شود، ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر، شناخت هر واقعیتی بر اساس زبان رایج در یک صورت زندگی شکل می‌گیرد؛ بنابراین به روشنی در می‌یابیم صورت‌های زندگی دقیقاً در بستر مناسبات فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد و هنگامی که ویژگی‌های تأکید می‌کند بر اینکه ما باید توجه داشته باشیم که زندگی‌های عادی ما در واقع ساختارمند شده‌اند، ما را به این نکته رهنمون می‌شود که نمی‌توان انسان را یک گونهٔ حیوانی صرف در نظر گرفت؛ بلکه باید نگرش ما به چیزها و امور پیرامون، بر پایهٔ شیوه‌های فرهنگی موروثی مان شکل بگیرد؛ چراکه از نظر او «آنچه به یک بازی زبانی تعلق دارد یک فرهنگ کامل است» (Wittgenstein, 1966, p.8). از نظر ویژگی‌های توصیفی واژه‌ها به صورت انفرادی و منصرف از کانون اجتماعی و فرهنگی‌ای که قواعد کاربرد واژه‌ها را تعیین می‌کند، ممکن نیست و ما برای توصیف یک واژه، در وهلهٔ نخست باید یک فرهنگ را توصیف کنیم. وقتی ویژگی‌های توصیفی می‌گوید تصورکردن یک زبان به معنای تصورکردن صورتی از زندگی است (ویگنشتاین، ۱۳۸۱، ص ۱۹)، یعنی ما در مشاهده و بازنمایی صورت‌های زندگی، ساختارها، سبک‌ها، آیین‌ها و صورت‌های فرهنگی را به‌طور برابر و درهم‌تنیده، در آن صورت‌ها می‌بینیم.

د) تاریخ طبیعی و فرهنگ

ویگنشتاین زبان را برای انسان‌ها امری طبیعی می‌داند که نظر به درهم‌تنیدگی پیچیده‌اش در فعالیت‌های انسانی در اجتماع، اساساً نمی‌توان آن را مستقل از آن فعالیت‌ها مطالعه کرد؛ از این رو در نظر او زبان وجودی جداگانه ندارد و واژه‌ها همواره در صورت زندگی مجسم می‌شوند. همان‌گونه که در مثال مهم بنا و دستیارش مشاهده می‌کنیم، بازی زبانی که او فرض می‌کند، به صورتی پیچیده با فعالیت‌های هدفمند انسانی ترکیب شده است (Harris, 1988, p.113)؛ بنابراین، بدون شک فرهنگ نیز برای انسان‌ها امری طبیعی است. اگر به همان اندازه که راه‌رفتن، غذاخوردن و این دست امور، بخشی از تاریخ

طبیعی ما هستند، دستوردادن، پرسیدن و... نیز بخشی از تاریخ طبیعی ما باشند، پس سبک‌های فرهنگی‌ای که این رفتار در آنها بیان می‌شود نیز جنبه‌ای از تاریخ طبیعی ما هستند. در واقع صورت‌های زندگی به عنوان داشتن یک فرهنگ، چارچوب و الگوهایی در بافت جامعه هستند که در جریان زیستن ما در جهان، به شیوه فرهنگی و در مدار تاریخ طبیعی ما ظهور می‌یابند. این صورت‌ها نسبت دقیقی با ساختار هر طبقه، سبک زندگی، ارزش‌های آن، دین، اخلاق، هنر، تجارت و صنعت دارند. مینا و چارچوب زبان را الگوی متغیری از صورت‌های زندگی شکل می‌دهد؛ بنابراین فرهنگ یک چارچوب صوری نیست که از بیرون با رفتار انسانی مرتبط باشد، بلکه رفتار انسانی در قالب شیوه زندگی در چارچوب فرهنگ جامعه ساخته می‌شود. ویتگنشتاین با قول به اینکه یادگیری یک زبان چونان شکلی از صورت‌های حیات ما یا بخشی از فرهنگ ما (ملکوم، ۱۳۸۳، ص ۱۲۲)، همانا فراگیری شناختی از «تاریخ طبیعی» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵ «الف»، ص ۱۷۲) است، درهم‌تنیدگی اینها را مورد اشاره قرار داده و تاریخ طبیعی و فرهنگی را در هم می‌آمیزد؛ چنان‌که صورت‌های زندگی نیز برگرفته از آن است و بدین شکل تاریخ طبیعی مترادف صورت زندگی می‌شود.

خانم *هنا پیتکین* (Hanna Pitkin) در *ویتگنشتاین و عدالت تعریف مناسب و مختصری از تعبیر «صورت زندگی»* به دست می‌دهد. وی می‌گوید:

چون آنها [صورت‌های زندگی] نمونه، نظم و ترکیب هستند، ویتگنشتاین آنها را صورت می‌نامد و چون تار و پود وجود و فعالیت‌های انسان را روی زمین تشکیل می‌دهند، وی آنها را صورت زندگی می‌نامد (Pitkin, 1972, p.132).
بنابراین مفهوم «صورت زندگی» دارای دو بعد صوری و زنده است و می‌توان آن را در پرتو نگاه فرهنگی یا بر حسب تاریخ طبیعی انواع نگریست. به هر حال با تحلیل این مفهوم دست‌کم چهار تفسیر ممکن می‌توان از آن به دست داد. این تفاسیر که در مقاله

هائتر به آنها اشاره شده است، عبارت‌اند از:*

۱. تفسیر بر پایه بازی زبانی: در این تفسیر صورت‌های زندگی با بازی‌های زبانی بالفعل ذاتاً یکی دانسته می‌شوند. ما می‌توانیم بازی‌های زبانی ممکن بسیاری را در نظر بگیریم، ولی نمی‌توانیم لزوماً همه آنها را در زندگی روزمره نقش‌آفرین بدانیم.
۲. دیدگاه بسته - رفتار (Behavior- Package): بر اساس این دیدگاه، صورت‌های زندگی، بسته‌های رفتاری صوری‌شده مانند حالت‌های خاص چهره، حرکات سر و دست و افعال هستند که با بازی‌های زبانی ارتباط متقابل دارند. ما همان‌گونه که به انجام رفتاری علاقه‌مند می‌شویم، اشتیاق داریم در موقعیت مناسبی سخنانی را بر زبان بیاوریم.
۳. دیدگاه فرهنگی - تاریخی: در این تفسیر، یک صورت زندگی یک شیوه زندگی یا یک حالت، شیوه، روش یا سبک زندگی است که پیوند وثیقی با ساختار طبقه، ارزش‌ها، دین، انواع صنایع و بازرگانی و انواع بازآفرینی دارد که گروهی از مردم را توصیف می‌کند.
۴. نظریه طبیعی - تاریخی یا تفسیر ارگانیک: درحالی‌که سه تفسیر نخست متمرکز بر بعد صوری واژه آلمانی (Form) هستند، تفسیر چهارم بر جنبه زیست‌شناختی واژه آلمانی (Leben) تأکید می‌کند. بر اساس این نظریه، صورت زندگی بیشتر مانند «چیزی مختص یک موجود زنده» است؛ یعنی در همان طبقه‌ای قرار می‌گیرد که مفاهیمی چون رشد یا تغذیه در آن قرار می‌گیرند یا شبیه آن پیچیدگی اندامی است که اندام‌های زنده را قادر می‌سازد به روش پیچیده‌ای در برابر محیط اطراف خود واکنش نشان دهند (Hunter, 1968, pp.276-278).

هائتر خود در میان تفاسیری که به آنها اشاره می‌کند، تفسیر ارگانیک را می‌پذیرد و درباره دیدگاه فرهنگی چونان حریف جدی تفسیر ارگانیک بحث نمی‌کند. وی کاستی دیدگاه فرهنگی را در این می‌داند که چندان مؤیدی در آثار ویتگنشتاین ندارد و حتی

* نیکولاس گیر در مقاله «ویتگنشتاین و صورت‌های زندگی» ضمن اشاره به اقسام تفاسیری که هائتر به آنها اشاره می‌کند، فهرست فیلسوفان قائل به هر یک از این تفاسیر را با ذکر مشخصات آثار ایشان بیان می‌کند (Gier, 1980, p.243).

توانایی تفسیر این سخن ویگنشتاین را ندارد که می‌گوید تصور یک زبان به معنای تصور یک صورت زندگی است. وی در نقد آن می‌گوید که در بازی زبانی بنا و شاگرد چگونه شخص می‌تواند چیزی درباره سبک زندگی یا فرهنگ بنا و شاگرد بداند (Gier, 1980, pp.244-245).

ایراد وارد بر دیدگاه هانتز این است که می‌کوشد مفهوم صورت زندگی را در چارچوب مثال بنا و شاگرد که پیوندی با بافت اجتماعی ندارد، تفسیر کند؛ درحالی‌که این مثال بیشتر به کار توضیح بازی زبانی می‌آید، نه صورت زندگی؛ زیرا وقتی ویگنشتاین زندگی دیندارانه را یک صورت زندگی می‌داند، نمی‌تواند تأثیر بافت فرهنگی و اجتماعی را بر صورت زندگی نادیده بگیرد.

از منظر گیر، اگرچه در تعبیر ویگنشتاین، اموری چون «دستوردادن»، «گزارش‌دادن» و «یقین به ریاضیات زندگی روزمره»، همانند صورت زندگی معرفی می‌شوند، بر حسب برخی عبارات‌های او می‌توان اموری چون «وانمودکردن»، «غمگین‌شدن» را نیز صورت زندگی به شمار آورد (Ibid, p.245). وی مفهوم صورت زندگی را در چهار سطح گسترش می‌دهد: یکی سطح زیست‌شناختی که در آن با حیوانات دیگر مشترک‌ایم و از آن، سطح دوم منتشی می‌شود که دربردارنده فعالیت‌های انسانی منحصربه‌فرد همچون «وانمودکردن»، «غمگین‌شدن» می‌شود و سطح سوم شامل سبک‌های فرهنگی گوناگون است. این سبک‌ها به نوبه خود، زمینه‌ساز صوری خود را در سطح چهارم دارند و این سطح چارچوب جامعه‌شناختی زبانی عام است.

گیر در جایگاه نقد دیدگاه هانتز می‌گوید که اگر همچون هانتز، ویگنشتاین را همانند کسی تفسیر کنیم که می‌گوید زبان برای انسان‌ها امری طبیعی است، پس باید در همان راستا بپذیریم که فرهنگ نیز برای انسان‌ها امری طبیعی است و بلکه - همچون پاسکال - رسم و عرف را برخاسته از طبیعت انسان بدانیم. اگر دستوردادن، پرسیدن و مانند اینها - همچون پیاده‌روی، خوردن - بخشی از تاریخ طبیعی ما هستند، پس سبک‌های فرهنگی که در آنها این رفتار ظاهر می‌شود، نیز جنبه‌ای از تاریخ طبیعی ماست (Ibid, p.254).

به هر حال اگر زبان یک ابزار غیرطبیعی و ساختگی نیست که به اندامواره انسان افزوده شده باشد، پس فرهنگ چارچوبی صوری نیست که به روش بیرونی با رفتار انسان مرتبط باشد. استعاره ارگانیک آنتونی کنی استعاره مناسبی است: «داده‌هایی که زبان بر آنها استوار است، چارچوبی که زبان با آن هماهنگ است، نه با یک ساختار اتم‌های متغیر، بلکه با یک نمونه متغیر از صورت‌های زندگی ارائه شده است. نمونه‌ای که با طبیعت عام و اساسی انسان پیوند دارد» (Ibid, p.255).

ویتگنشتاین تاریخ طبیعی را با تاریخ فرهنگی در می‌آمیزد و این آمیختگی را می‌توان در کاربرد واژه «قرارداد» در کتاب‌های آبی و قهوه‌ای دید. پاره‌ای از پژوهشگران بر این باورند که او تعبیر صورت زندگی را جایگزین کاربرد پیشین واژه «قرارداد» کرده است. اگر تعبیر صورت‌های زندگی سنگ‌بنای پژوهش‌های فلسفی است، پس می‌توان پیشینه آن را در کاربرد واژه «قرارداد» در این کتاب ملاحظه کرد:

اما اگر ما پرسیدن خود را ادامه دهیم چه؟- «و چرا شما تصور می‌کنید که دندان‌درد به گرفتن گونه‌اش ارتباط دارد؟ فقط چون دندان‌درد شما به گرفتن گونه‌تان مربوط است؟» زبان شما از پاسخ به این پرسش قاصر خواهد بود و در خواهید یافت که اینجا به آخر خط رسیده‌ایم؛ یعنی به سطح قراردادهای تنزل کرده‌ایم (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵ «الف»، ص ۶۷).

گیر می‌گوید که شاید هانتر در اینجا به عنوان جمله معترضه بگوید که گرفتن گونه در حال دندان‌درد، بخشی از زبان طبیعی درد است که در آن با حیوانات دیگر مشترک‌ایم؛ یعنی آنها نیز برای ابراز درد حرکاتی را انجام می‌دهند؛ ولی بر خلاف نظر او باید گفت که ارجاع دیگر ویتگنشتاین به این تعبیر در کتاب‌های آبی و قهوه‌ای در قالب طرح مثالی از کشیدن نقشه یک کشور و قرارداد تقسیم مناطقی خاص از آن کشور است. پیداست که واژه قرارداد در اینجا به همان معنای طبیعی تاریخی به کار نرفته است.

به هر حال تفسیر ارگانیک حتی با توسل به مثال ابراز دندان‌درد از طریق گرفتن گونه، نمی‌تواند تفسیرهای رقیب را از صحنه خارج کند. باز می‌بینیم که یک زیست‌شناسی

مشترک، نه شرط کافی، بلکه شرط لازم برای افعال معنادار انسان است. همچنان‌که پی. ام. هکر می‌گوید کسی نمی‌تواند معنای واژه درد را بداند، بدون آنکه نقش آن را در جمله‌های دربردارنده این واژه در زندگی ما بداند؛ یعنی معنای آن را در اموری چون خواهش و التماس کردن، درخواست بخشش، کمک یا تسکین، ترس‌ها یا هشدارها، ابراز همدردی، دعاها و تعجب‌کردن بداند.

دردداشتن یک صورت زندگی نیست؛ زیرا احساسی است که دیگر حیوانات نیز دارند. ویتگنشتاین این را یک واکنش ابتدایی می‌داند که وقتی شخص دیگری درد دارد، همانند هنگامی که خود دردی داریم، برای درمان عضو آسیب‌دیده اقدام می‌کنیم. وی تأکید می‌کند که مفهوم درد با کارکرد جزئی‌اش در زندگی ما توصیف می‌شود (همو، ۱۳۸۴، بندهای ۵۳۲ و ۵۴۰). اگر گونه گرفتن کسی صرفاً یک واکنش حیوانی در برابر درد است، پس نمی‌توان توضیح داد که چرا ویتگنشتاین برای توصیف آن، از واژه قرارداد استفاده می‌کند.

از نگاه گیر کاستی مهم دیدگاه ارگانیک در این است که به آسانی می‌تواند به یک مابعدالطبیعی نامعقول درباره اشیا یا رویدادهای طبیعی منتهی می‌شود. وی این را از ادله‌ای می‌داند که نشان می‌دهد ویتگنشتاین نه فیزیکیالیست بود و نه رفتارگرا. مرزهای طبیعی عالم همان قدر می‌تواند قراردادی باشد که مرزهای دونشایر (Devonshire) واقعی هستند (همو، ۱۳۸۵ «الف»، ص ۱۱۵). از نظر ویتگنشتاین آنچه صورت طبیعی لازم می‌آورد، می‌تواند نه وجودشناختی، بلکه گرامری باشد (همو، ۱۳۸۰، بند ۳۷۳). وی درباره طبیعت آب می‌گوید هرچه می‌خواهد در آینده رخ دهد، آب هر گونه که می‌خواهد در آینده عمل کند؛ ما می‌دانیم که تاکنون در موارد بی‌شمار اینگونه عمل کرده است. این واقعیت به بنیان بازی زبانی ما جوش خورده است (همو، ۱۳۸۷، بند ۵۵۸).

به هر حال بیرون آوردن بایسته‌های قراردادگرایی منسوب به ویتگنشتاین جمع میان دو تفسیر ۳ و ۴ را تقریباً ناممکن می‌کند. او در بحث قراردادها گاهی چنان سخن می‌گوید که گویی قراردادها بر هر بعدی از زندگی ما سلطه دارند.

چگونگی کاربرد تعبیر تاریخ طبیعی در ویتگنشتاین بحث‌هایی را برانگیخته است. وقتی ویتگنشتاین اندیشه عمل به تاریخ طبیعی را رد می‌کند، آنچه مد نظر دارد در برابر علم طبیعی است؛ فعالیتی که او پیوسته از آن دوری می‌گزیند (همو، ۱۳۸۰، ص ۴۰۳). بسیاری از کاربردهای دیگر این تعبیر، مفهوم عامی را از این تعبیر نشان می‌دهد که تاریخ فرهنگی را نیز آشکارا در بر می‌گیرد. پاره‌ای از شارحان ویتگنشتاین تعبیر تاریخ طبیعی را مترادف با صورت زندگی گرفته‌اند. این سخن ویتگنشتاین را که می‌گوید امید یک پدیده عام تاریخ طبیعی است (همو، ۱۳۸۴، بند ۴۶۹)، می‌توان با این سخن او در پژوهش‌های فلسفی سنجد که می‌گوید «پدیده‌های امید، وجوه [خاص] این صورت پیچیده زندگی هستند» (همو، ۱۳۸۰، ص ۳۱۰). مهم‌تر از این، ادعای اوست که می‌گوید فراگیری یک زبان - یعنی فراگیری یک فرهنگ - رسیدن به شناختی از تاریخ طبیعی است (همو، ۱۳۸۷، بند ۵۳۴) یا هنگامی که از تاریخ طبیعی اشیای ریاضی صحبت می‌کند یا سرانجام وقتی درباره پدیده محاسبه چونان «واقعیت تاریخ طبیعت» حرف می‌زند (Wittgenstein, 1956, p.60).

ه) وجه توصیفی و نه تبیینی صورت زندگی

مفهوم صورت زندگی ویتگنشتاین را نباید دیدگاهی ناظر به واقع که به برخی واقعیت‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی یا فرهنگی مربوط می‌شود، در نظر گرفت. صورت‌های زندگی همانند یک چارچوب صوری هستند که جامعه و فرهنگ را امکان‌پذیر می‌کنند؛ ولی این بدان معنا نیست که صورت‌های زندگی به عنوان نظریه‌های جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی به شمار آیند. به بیان دیگر، صورت‌های زندگی پاسخی برای موضوع‌ها نداشته و اصولاً نقش تبیینی ندارند و تنها در پایان هر توضیحی به عنوان یک امر متعین مشاهده می‌شوند؛ بنابراین ویتگنشتاین در «صورت زندگی» اساساً به دنبال علت‌ها و محتوای تجربی زندگی نیست؛ بلکه معنای زندگی و مفاهیمی را که در آن به کار می‌بریم، در نظر دارد. اگر این موضوع به درستی فهمیده نشود، چه بسا به نظر آید که صورت‌های زندگی ویتگنشتاین بر پایه امور روان‌شناختی و جامعه‌شناختی که نقش تبیینی دارند،

استوار است. او تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم خارج از بافت یک بازی زبانی انسانی و یک صورت زندگی خاص، چیزی درباره آن بفهمیم؛ زیرا همین که جمله را خارج از زمینه آن بیان کنیم، جلوه نادرستی پیدا می‌کند؛ چون در این صورت، چنان است که گویا بخواهیم اطمینان بدهیم چیزهایی هست که آنها را می‌دانیم؛ درحالی‌که حتی خود خدا نیز درباره آنها نمی‌تواند چیزی به ما بگوید (ویتگنشتاین، ۱۳۹۰، ص ۵۵۴). ویتگنشتاین می‌گوید اشتباه ما در این است در جایی که باید به آنچه رخ می‌دهد به عنوان یک «پدیدار نخستین» (proto-phenomenon) نگاه کنیم، به دنبال تبیین هستیم. البته این بدان معنا نیست که بگوییم ویتگنشتاین همه واقعیت را در پدیدارهای زبانی خلاصه می‌کند؛ چراکه او به هیچ روی صورت‌های زندگی را با بازی‌های زبانی یکسان نمی‌داند، بلکه از نظر او سخن گفتن به یک زبان، خود بخشی از یک فعالیت بنیادی‌تر است که آن صورت زندگی است؛ بنابراین باید توجه داشت که یک بازی زبانی بخشی از چارچوبی را تشکیل می‌دهد که کارکرد زبان ما بر آن استوار است (همو، ۱۳۸۱، ص ۲۴۰). منظور ویتگنشتاین از واژه چارچوب، ماهیت صوری صورت‌های زندگی است که در واقع زبان در آن بنیان نهاده شده است و همین تشخیص تنوع بازی، مفهوم صورت زندگی را در اندیشه او به مفهومی فوق‌العاده سودمند تبدیل می‌کند تا به یاری آن، یافته‌های جدیدش را درباره گوناگونی کاربردهای زبانی بیان کند (کنی، ۱۳۹۱، ص ۲۴۲).

بنابراین می‌توان گفت که اولاً ویتگنشتاین در پدیدارشناسی خود، صورت‌های زندگی را جایگزین هر گونه تبیین و تعلیل می‌کند که در یک نگاه کلی پدیدار می‌شوند و - صرف نظر از هر گونه علتی - فهم پیوندهای صوری میان چیزها را ممکن می‌کنند. از نگاه او فلسفه دیگر وظیفه‌ای در تبیین امور ندارد و روش‌های فلسفه کاملاً توصیفی است؛ زیرا تنها کار فلسفه این است که همه چیز را پیش روی ما قرار دهد و نه چیزی را توضیح دهد و نه چیزی را استنتاج کند؛ چراکه همه چیز آشکار در معرض دید است؛ پس چیزی برای توضیح نمی‌ماند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶)؛ بنابراین فلسفه متأخر ویتگنشتاین که ملکوم آن را نوعی مردم‌شناسی نامیده است، بیش و پیش از آنکه مترصد تحقیق و تبیین

درباره علت‌ها و درون‌مایه تجربی آنها باشد، به دنبال نوعی پدیدارشناسی توصیفی صورت‌های زندگی است. ثانیاً صورت‌های زندگی اصولاً شرایط صوری و الگوهایی در بافت زندگی ما هستند که به واسطه زبان، جهان معنادار را امکان‌پذیر می‌کنند. زبان یک ابزار است و مفاهیم آن همانند ابزارهایی است که ما را به انجام پژوهش‌هایی رهنمون می‌کنند (همان، ص ۵۶۹-۵۷۰).

ما انسان‌ها ذاتاً موجودات ناطقی هستیم و زبان و صورت‌های آن، قالب سرشت ما را می‌پذیرند، ماهیت اندیشه‌مان را می‌سازند و در اعماق زندگی‌مان نفوذ می‌کنند (هکر، ۱۳۸۲، ص ۱۵)؛ بنابراین این‌گونه به نظر می‌رسد که *ویتگنشتاین* در جریان معرفت، حدود زبان انسان را به جای حدود فاهمه انسان در فلسفه *کانت* می‌نشانند و از این رو صورت‌های زندگی را می‌توان با شرایط امکان تجربه *کانت*، به عنوان تجلی‌گاه وابستگی متقابل مفهوم و تجربه، معادل دانست که با این تعبیر، کارکردی استعلایی می‌یابند.

نتیجه‌گیری

ویتگنشتاین در دوره دوم تفکرش به نظریه کاربردی معنا قائل شد که بر اساس آن، معنای هر واژه را مجموع کاربردهای آن واژه می‌سازد. واژه‌ها چون ابزارهایی هستند که در بازی‌های زبانی گوناگون نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کنند و متناسب با کاربرد آنها، در بازی‌های زبانی متفاوت معانی متفاوتی می‌یابند. بازی‌های زبانی که بر سازنده معانی الفاظ هستند، پیوند عمیقی با زندگی انسان دارند؛ چنان‌که نمی‌توان آنها را به شیوه عینی و مستقل از زندگی انسان دریافت. به بیان دیگر امور مربوط به انسان بر خلاف امور مربوط به طبیعت که مطالعه و پژوهش درباره آنها به روش عینی و فارغ از ملاحظات انسانی صورت می‌گیرد، کاملاً به زندگی انسانی وابسته است و چون زندگی انسان‌ها به تبع وجود تفاوت در مؤلفه‌های زندگی - از قبیل باورها، گرایش‌ها و دیدگاه‌ها - گوناگون است، بازتاب بازی‌های زبانی در آن به صورت‌های مختلف پدیدار می‌شود. همین امر موجب می‌شود در هر جامعه‌ای شاهد بازی‌های زبانی متناسب با آن جامعه باشیم و این چیزی است که *ویتگنشتاین* از آن به صورت زندگی تعبیر می‌کند. از نگاه او انسان‌ها دارای انواع

صورت‌های زندگی‌اند که در هر یک، انواع بازی‌های زبانی به کار گرفته می‌شود. او بر این اساس قائل می‌شود به اینکه برای نمونه مفاهیم دینی در جامعه دینی، به دلیل وجود یک صورت زندگی دینی، در بازی یا بازی‌های زبانی مناسب آن جامعه که البته متفاوت با صورت زندگی موجود در جامعه غیردینی است، به معنای متفاوتی به کار می‌روند؛ چنان‌که در این نوشتار آوردیم، ویتگنشتاین مفهوم صورت زندگی را از یک سو به تاریخ طبیعی انسان و از سوی دیگر به فضای فرهنگی و اجتماعی انسان پیوند می‌زند. وی از یک سو می‌گوید صورت‌های زندگی اموری تحمیلی بر زندگی انسان‌ها نیستند، بلکه تاریخ طبیعی حیات انسان نشان می‌دهد که در فرایند زندگی انسانی انواع صورت‌های زندگی تحقق یافته است و آنچه نظریه او در مقام بیان آن است، صرف توصیف این واقعیت است؛ نه اینکه بخواهد راه جدیدی فراروی انسان بگذارد و از سوی دیگر بر این باور است صورت زندگی در یک جامعه، بازتاب ساختار فرهنگی و اجتماعی آن جامعه است؛ به گونه‌ای که شناخت صورت زندگی یک جامعه در گرو فهم عناصر فرهنگی و اجتماعی آن جامعه است.

سخن آخر اینکه می‌توان با ویتگنشتاین در اینکه معنای واژه‌ها پیوند وثیقی با کاربرد آنها دارد، هم‌عقیده بود و در تأیید نظر او به کاربردهای جدیدی که یک واژه در زبان پیدا می‌کند، اشاره کرد که گستره معنایی آن واژه را وسعت می‌بخشد؛ چنان‌که - برای نمونه - در زبان فارسی، دو واژه شیشه و گل، در گذشته هرگز بر مواد مخدر دلالت نمی‌کرد و اگر کسی می‌گفت «مصرف گل، زیان‌بار و خانمان‌برانداز است»، درستی سخنش پذیرفتنی نبود؛ در حالی که امروزه پذیرفتنی است. امروزه در کاربرد این دو واژه نمی‌توان معنای جدید آنها را نادیده گرفت و باید در عبارت، قرآینی آورد که مشخص کند کدام معنای واژه مد نظر است. همچنین می‌توان با ویتگنشتاین موافق بود، در اینکه معانی واژگان با صورت‌های زندگی و صورت‌های زندگی با تاریخ طبیعی انسان و تاریخ طبیعی انسان با فضای فرهنگی و اجتماعی او پیوند دارد؛ اما اگر منظور ایشان این باشد که مطابقت تام میان اینها برقرار است، به گونه‌ای که هر تغییری در صورت‌های زندگی لزوماً به تغییر در

کاربرد واژه‌ها و- ازاین‌رو- تغییر در معنای واژه‌ها منتهی می‌شود، پیداست که نمی‌توان با ایشان هم‌عقیده بود؛ زیرا ملاحظه آنچه بر حیات انسان و زبان گذشته است، به ما نشان می‌دهد چنین نیست که تغییرات همیشه متناظر بوده باشد. گاهی بدون تحقق تغییری در صورت زندگی، کاربردهای جدیدی برای واژه‌ها پدید آمده است و گاهی صورت‌های زندگی تغییر یافته، ولی در کاربرد واژه‌ها تحولی صورت نپذیرفته است.



منابع و مأخذ

۱. فسنگول، ویلهلم؛ **گفتنی‌ها - ناگفتنی‌ها** (سه مقاله درباره فلسفه ویتگنشتاین)؛ ترجمه مالک حسینی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۵.
۲. کنی، آنتونی؛ **معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین**؛ ترجمه محمدرضا اسمخانی؛ تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
۳. ملکوم، نورمن؛ **دیدگاه دینی ویتگنشتاین**؛ ترجمه علی زاهد؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۳.
۴. ویتگنشتاین، لودویک؛ **پژوهش‌های فلسفی**؛ ترجمه فریدون فاطمی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
۵. _____؛ **فرهنگ و ارزش**؛ ترجمه امید مهرگان؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۳.
۶. _____؛ **برگه‌ها**؛ ترجمه مالک حسینی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
۷. _____؛ **کتاب‌های آبی و قهوه‌ای**؛ ترجمه ایرج قانونی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۵ «الف».
۸. _____؛ **یادداشت‌ها ۱۹۱۴-۱۹۱۶**؛ ترجمه موسی دیباج و مریم حیات‌شاهی؛ تهران: انتشارات سعادت، ۱۳۸۵ «ب».
۹. _____؛ **درباره اخلاق و دین**؛ ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۸.
۱۰. _____؛ **درباره یقین**؛ ترجمه مالک حسینی؛ تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰.
۱۱. _____؛ **درباره رنگ‌ها**؛ ترجمه لیلی گلستان؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
۱۲. _____؛ **رساله منطقی فلسفی**؛ ترجمه سروش دباغ؛ تهران: هرمس، ۱۳۹۳.
۱۳. هکر، پیتر؛ **ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین**؛ ترجمه سهراب علوی‌نیا؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۲.

14. Gadamer, H.G; **Philosophical Hermeneutics. Berkeley;**
CA: University of California Press, 1976.

15. _____; **Truth and Method**; London: Sheed and Ward: 1988.
16. Gier, Nicholas F; "Wittgenstein and Forms of life"; **Philosophy of Social Sciences**, Vol.10, 1980, pp.241-258.
17. Grayling, A. C; **Wittgenstein**; Oxford: Oxford University Press, 1991.
18. Harris, R; **Language, Sussure and Wittgenstein, How to Play Games with Words**; London and New York: Routledge, 1988.
19. Hunter, J. F. M; "Forms of Life in Wittgenstein's Philosophical Investigations"; **American Philosophical Quarterly**, Vol.5, 1968, pp.43-233.
20. Malcolm, Norman; **Wittgenstein's Religious Point of View**; London : Routledge, 1993.
21. _____; **Thought and Knowledge**; Cornell University Press, 1977.
22. Philips, D. Z; **Religion and Wittgenstein Legacy**; Farnham: Ashgate Publishing Limited, 2005.
23. Pitkin, Hanna; **Wittgenstein and Justice**; Berkeley: University of California Press, 1972.
24. Putnam, Hillary; **Language, Belief and Metaphysics**; ed. Kiefer and Munitz: Albany, 1970.
25. Winch, Peter; **The Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy**; London: Routledge and Kegan Paul, 1958.
26. Wittgenstein, Ludwig; **Remarks on the Foundation of Mathematics**; trans. G .E .M Anscombe; London: Macmillan, 1956.
27. _____; **Lectures and Conversations**; ed. C. Barrett; Berkeley: University of California Press, 1966.
28. Strawson, P. F; "Review of the Philosophical Investigations", in **Wittgenstein: the Philosophical Investigations**, ed. G. Pitcher; London: Macmillan, 1968.